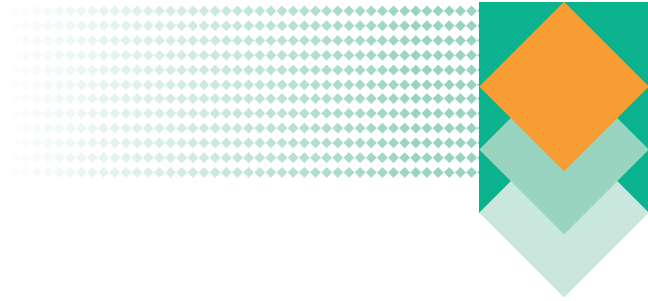




صدر المتألهين



صدر المتألهين شيرازی



مطالعه آزاد

محمدبن ابراهیم قوامی شیرازی، ملقب به صدرالدین و صدرالمتألهین و مشهور به ملاصدرا حکیمی بزرگ و فرزانه‌ای ارجمند است که به حق او را صدرمتألهان و خاتم حکیمان الهی ایران خوانده‌اند. او در سال ۹۷۹ هجری قمری در شیراز به دنیا آمد. پدرش از رجال نامی و وزیران دولت صفوی بود. ملاصدرا در شیراز شروع به تحصیل کرد. علوم مقدماتی و قسمتی از علوم و معارف عالی را در همین شهر فراگرفت. پس از مرگ پدرش به اصفهان رفت و در آنجا به تکمیل معلومات خود همت گماشت و میراثی را که پدر برای او به جای نهاده بود، در راه کسب دانش به مصرف رساند. شهر اصفهان در آن زمان مرکز سیاسی و کانون بزرگ علمی و فرهنگی ایران بود. مجتهدان عالی مقام و حکیمانی فرزانه چون شیخ بهایی و میرداماد در این شهر اقامت داشتند و صاحب کرسی تحقیق و تدریس بودند.

صدرالدین پس از ورود به اصفهان ابتدا به حلقه درس شیخ بهایی پیوست و از آن مجتهد بلندپایه و دانای پرمایه، فقه و اصول آموخت و به درجه ممتاز اجتهاد رسید. سپس به اشاره آن استاد وارسته به مجلس درس فلسفه میرداماد، بنیان گذار حوزه فلسفی اصفهان رفت و در محضر این فیلسوف بزرگ و استاد مسلم - که بعد از فارابی (معلم ثانی) او را معلم ثالث خوانده‌اند - به تحصیل حکمت پرداخت. میرداماد، فیلسوفی مشائی بود که می‌خواست حکمت مشاء را با حکمت اشراق درآمیزد و فلسفه مشائی را تفسیری اشراقی کند. مشرب این استاد گران قدر و نیز شیخ بهایی که هر دو علاوه بر علوم رسمی، در عرفان و انوار قلبی از نوادر روزگار بودند، روح و جان صدرالدین را با ذوق و عرفان آشنا و دمساز کرد. الفت او با امور ذوقی به حدی بود که چون برخی از معاصران یا گذشتگان را می‌دید که با اهل عرفان میانه خوبی ندارند، در شگفت می‌شد. چنان که می‌گوید:

«بسیاری از منسوبان به علم، علم لَدُنِّي^۱ غیبی را که سالکان و عارفان طریقت بدان اعتماد دارند و به نظر ایشان از دیگر دانش‌ها قوی‌تر و استوارتر است، انکار می‌کنند و می‌گویند، هرچه غیر از راه آموزش و اندیشه و تفکر حاصل شود علم نیست و برخی گمان برده‌اند که علم حقیقی منحصر در فقه و ظاهر تفسیر و کلام است و بس و جز اینها دیگر علمی نیست، ولی این گمانی تباه و پنداری فاسد است و گوینده آن گویا تاکنون معنای قرآن را نفهمیده و باور ندارد که آن اقیانوسی است که پهنه آن تمامی حقایق را فرا می‌گیرد^۲».

تحقیق

نظریه صدرالمُتألّهین درباره علم چه تفاوتی با نظریه امروز در خصوص علم دارد؟
 (می‌توانید به کتاب دیدگاه‌ها و برهان‌ها تألیف شاپور اعتماد و چیستی علم چالمرز ترجمه سعید زیبا کلام مراجعه کنید.)

دوران گوشه‌گیری

صدرالدین پس از خاتمه دوران تحصیل به وطن خویش، شیراز، بازگشت و در مدرسه‌ای به نام مدرسه خان - که بنای آن هنوز در این شهر باقی است - به تدریس پرداخت. درس او مورد توجه جویندگان علم و حکمت واقع شد و شاگردان زیادی دور او جمع شدند، اما دیری نپایید که رقیبان بر وی رشک بردند و درصدد آزارش برآمدند. او به ناچار وطن مألوف را ترک گفت و عازم قم شد و در یکی از قُرای این شهر به نام کهک در حدود پانزده سال در نهایت عزت نفس و مناعت طبع با زهد و عبادت و فکر و ریاضت روزگار گذرانید. صدرالدین در بیان احوال خویش می‌گوید: «...مطالبی دریافته بودم که در هیچ‌یک از کتاب‌های اهل فن و حکیمان روزگاران پیدا نمی‌شود. می‌خواستم مسائلی را در آن بگنجانم که روزگار همانند آنها را به خود ندیده و گردش افلاک نظیر آن را مشاهده نکرده است؛ لیکن موانع مرا از نیل به مقصود مانع می‌شد و دشمنی روزگار همچون سدی مرا از رسیدن به مراد بازمی‌داشت و مرا زمینگیر کرده بود. روزگار با پرورش نادانان و اراذل و دامن زدن به آتش نادانی و گمراهی و زشتی حال و بدی رجال مانع از مقصود من می‌شد.

۱. علم لَدُنِّي علمی است که بنده بدون واسطه بشر از خدا می‌آموزد و این اصطلاح مأخوذ از قرآن است که می‌فرماید: عَلَّمَنَا مِنْ لَدُنَا عَلَمًا (کهف، آیه ۶۵)؛ یعنی، از نزد خود او را علمی آموختیم.

۲. مفاتیح‌الغیب، مفتاح سوم، مشهد هشتم.

حقیقت این است که زمانه مرا به جماعتی کودن مبتلا کرده است که دیدگان آنها از رؤیت انوار دانش و فهم اسرار آن نایبناست و همچون شب پرکان از مشاهده معارف و تعمق در آنها عاجز و ناتوان است؛ اینان تدبّر در آیات سبحانی و تعمق در حقایق ربانی را بدعت می‌شمارند. اینان مردم را با مخالفت و عناد خود از حکمت و عرفان محروم کرده‌اند و آنها را به کلی از راه علم و اعتماد به علوم مقدسه الهی و اسرار شریف ربانی که انبیا و اولیا به کنایه گفته‌اند و حکیمان و عارفان به آن اشارت فرموده‌اند، دور می‌کنند.



منزل ملاصدرا در کهک قم

... با مشاهده این احوال روش مولای خود و مولای آن کسان را که رسول خدا مولای آنهاست^۱، در پیش گرفتیم و مدارا و تقیه پیشه کردم و صبر و بردباری را ترک نکردم و عنان نفس از کف نادم، ولی خس و خاشاک در چشم داشتیم و استخوان در گلو؛ پس، از معاشرت با مردم و ارتباط با آنها کناره گرفتیم و از دوستی و مؤانست آنها مأیوس شدم و بدین طریق، از مخالفت زمانه خلاصی یافتیم. تا آنجا که تعظیم و بزرگداشت و تحقیر و کارشکنی آنها پیش من یکسان گشت و در این راه آنچه را که یکی از برادران من سروده بود به کار بستیم:

از سخن پُر دُر مکن هم‌چون صدف هر گوش را قفل گوهرساز یاقوت زمردپوش را
در جواب هر سؤالی حاجت گفتار نیست چشم بینا عذر می‌خواهد لب خاموش را

... چون حال را بدین منوال دیدم، از مردم روزگار یک‌سره بریدم و شکسته‌خاطر در برخی نواحی منزوی گشتم و به عبادت پرداختم^۲.

۱. اشاره به این حدیث نبوی: مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيُّ مَوْلَاهُ؛ هر کس که من مولای اویم، پس علی مولای اوست.
۲. اسفار، ج ۱، مقدمه.

کشف



به نظر ملاصدرا چه کسانی تدبّر در آیات الهی و تعمق در حقایق ربانی را بدعت می‌شمارند؟

تشخیص



به نظر شما در جامعه امروز ما چه کسانی سد راه معرفت ربانی هستند؟ راه علاج چیست؟

کشف رابطه



حمله گروه‌های تروریستی در عراق و سوریه به مردم بی‌دفاع چه رابطه‌ای با دیدگاه ملاصدرا درباره علم دارد؟

اشراق ربانی

ریاضت‌های بسیار در خلوت و تفکرات و تأملات عمیق و طولانی، به تدریج عقل و جان صدرالدین را برای جهشی بلند در سپهر معرفت و حکمت مهیا ساخت و به قول خودش:

«... نفس خویش را با طول مجاهدت مشغول کردم و دل من با کثرت ریاضت‌ها سخت افروخته گشت تا انوار ملکوت بر آن سرازیر شد و پنهانی‌های جهان برین برای من روشن گشت و انوار احدیت در دل من تابش نمود و الطاف الهی متواتر و پیاپی گردید. بدان سان که به اسراری پی‌بردم که تاکنون پی نبرده بودم و رموزی بر من آشکار شد که با برهان نمی‌توانست شود. بلکه آنچه پیش از این به برهان فرا گرفته بودم، با فزونی‌های بیشتری از راه شهود قلبی هم مشاهده کردم...»^۱.

پس از آنکه به کمال معرفت و معنویت دست یافت، بار دیگر به زندگی عادی بازگشت. حاکم شیراز از وی دعوت کرد که به شیراز رود و سرپرستی مدرسه خان را به عهده گیرد. ملاصدرا این دعوت را اجابت کرد و به زادگاهش برگشت و به زودی، مدرسه خان را به کانون اصلی علوم عقلی در ایران تبدیل کرد. او تا پایان عمر در آنجا ماند و واپسین دوره زندگی خود را یک‌سره وقف تعلیم و تصنیف نمود.

۱. اسفار، ج ۱، مقدمه.



اشراق ربانی ملاصدرا را با نظریه معرفت شیخ اشراق مقایسه کنید.

شخصیت اخلاقی و مقام علمی

ملاصدرا به حق یکی از بزرگ‌ترین پرورش یافتگان مکتب اهل بیت بود. او انسانی وارسته بود و عمری را با مناعت طبع و قناعت زندگی کرد؛ هرگز در اندیشه مال و منال نبود و به عناوین اجتماعی دل نیست. ریاضت و زهد و تقوای او خارج از وصف و بیان است. ملاصدرا هفت بار با پای پیاده به زیارت حج مشرف گردید و در هفتمین سفرش، به هنگام مراجعت از مکه معظمه در سال ۱۰۵۰ در بصره از دنیا رفت و به دیدار محبوب شتافت.

مقام علمی و فلسفی او بسیار ممتاز است و بدون شک از اندیشمندان طراز اول ایران اسلامی به‌شمار می‌آید. با ظهور ملاصدرا در قرن یازدهم هجری دوران جدیدی در تفکر و حکمت اسلامی پدید آمد. اغلب حکما و عرفای بعد از وی یا شاگردان مستقیم او بودند یا شاگردان با واسطه و پیروان و شارحان و مدرسان حکمت او.

کتاب‌ها و آثارش مکرر به طبع رسیده و متفکران و عالمان بزرگی بر آنها شرح و حاشیه نوشته‌اند یا به تدریس آنها پرداخته و بدان‌ها مباحث کرده‌اند. او در علم فقه مقامی شامخ داشت و در علم تفسیر و حدیث و رجال، یگانه روزگار بود. از شرحی که بر کتاب هدایه اثیرالدین ابهری نوشته است، چنین برمی‌آید که از علوم ریاضی نیز بی‌اطلاع نبوده است.

آثار و تألیفات

ملاصدرا در زمینه‌های گوناگون علوم نقلی و عقلی، به زبان عربی و پارسی رساله و کتاب نوشته است. از آثار اوست: کتاب اسفار، تفسیر بر بعضی از سوره‌های قرآن مجید، تعلیقات بر الهیات شفا، تعلیقات بر شرح حکمة الاشراق، شواهد الربوبیه، حکمت عرشیه، مبدأ و معاد، مشاعر، رساله در حدوث عالم، رساله حشر، رساله سه اصل، مفاتیح الغیب، شرح اصول کافی، شرح هدایه و اسرار الآیات.

مشرب تحقیق

فلسفه‌ای که صدرالمتألهین بنیان گذاشت و آن را رسماً «حکمت متعالیه» نامید، در واقع نقطه اتصال همه جریان‌های گوناگون فکری است.

البته نباید پنداشت که حکمت متعالیه فلسفه‌ای التقاطی است و در آن شیوه‌های گوناگون فکری درهم آمیخته شده است. در واقع، نوغ و ابتکار ملاصدرا در این است که سه طریق برهان عقلی و شهود قلبی و وحی قرآنی را با هم ترکیب می‌کند و شیوه‌ای یگانه در تحقیق فلسفی به وجود می‌آورد. او نه مانند مشائیان است که عقل و برهان را بر هر کشف و شهودی رجحان می‌دهند و نه همچون اشراقیان که شهود قلبی را بر برهان عقلی مقدم می‌دانند. ملاصدرا هر دو روش را با یکدیگر به کار می‌گیرد و جدایی آنها را هرگز روا نمی‌داند. او می‌گوید: «پس بهتر است که در بحث و کشف حقیقت به طریقه ما سیر کنند که معتقدیم: حصول معارف و علوم، به وسیله آمیختن طریقه حکیمان متأله مشائی با روش عارفان و حکیمان اشراقی میسر است.»^۱ در جای دیگر می‌گوید: «از عادت صوفیان است که در احکام تنها به ذوق و وجدان اکتفا می‌کنند، ولیکن ما بر آنچه برهان نداشته باشد، اعتماد نمی‌کنیم.»^۲

ملاصدرا با نظر متکلمان درباره عقل مخالف است. متکلمان برای عقل در کنار دین ارزش مستقلی قائل نیستند و معتقدند که عقل در خدمت شریعت است و تنها می‌تواند اصولی را که دین با یقین و اطمینان به ما آموخته است، به مدد استدلال اثبات کند؛ یعنی، وظیفه و توانایی عقل تنها در دفاع از حقانیت دین است. در مقابل، صدرالمتألهین معتقد است که عقل و دین حقیقت واحدی هستند و از یک منبع ازلی، یعنی ذات احدیت سرچشمه گرفته‌اند. اگر عقل به درستی حرکت کند و همه موازین برهانی را مراعات نماید، هرگز به نتیجه‌ای مخالف دین منتهی نمی‌شود. دین خداوند نیز هرگز حاوی مطلبی متعارض با ضروریات عقلی نیست. ملاصدرا می‌گوید: «عقل و دین در همه احکام خود با هم تطبیق دارند و حاشا که احکام شریعت انور با معارف یقینی و ضروری عقلی تعارض داشته باشد و افسوس به حال فلسفه‌ای که قوانین آن مطابق کتاب و سنت نباشد.»^۳

صدرالمتألهین در شرح خود بر «اصول کافی» در کتاب «عقل و جهل» به تفصیل، سازگاری کامل عقل و دین را بیان کرده و برای اثبات این معنا از روایات شیعه بهره بسیار برده است.

۱. مبدأ و معاد.

۲. اسفار، ج ۱.

۳. مبدأ و معاد.

بنابراین، از دیدگاه صدرالمتألهین برهان عقلی مجرد از کشف و شهود عرفانی به حقیقت راه نمی‌برد و این هر دو بدون تطبیق بر وحی قرآنی و سنت نبوی و معارف امامان اثنی عشر به چشمه‌های زلال حقیقت منتهی نمی‌شوند.

ارزیابی



تفاوت طریقه ملاصدرا نسبت به مشاء و اشراق چیست؟

استدلال



آیا روش ملاصدرا را نسبت به طریقه عرفا و متکلمان و همچنین حکمای مشایی و اشراقی برتر می‌دانید؟ چرا؟ دلایل خود را برای هر کدام جداگانه بنویسید.

استخراج پیام



با مطالعه فصل «شرح اصول کافی ملاصدرا و بحارالانوار مجلسی» از کتاب «ماجرای فکر فلسفی در جهان اسلام» جلد سوم، چه نتیجه‌ای در خصوص نسبت بین دین و فلسفه به دست می‌آورید؟

اسفار اربعه

بدین ترتیب، ملاصدرا برای تأکید بر شیوه ابتکاری خویش در فلسفه، بزرگ‌ترین اثر فلسفی خویش را که یک دایرةالمعارف عظیم فلسفی به شمار می‌رود، «اسفار اربعه» - یعنی سفرهای چهارگانه - نام گذاشت. به دیگر سخن، او ابواب مباحث فلسفی را با مراحل سیر و سلوک قلبی عرفا مطابقت داد و به آنها آهنگی یگانه بخشید.

عرفا معتقدند که سالک در طریق عرفان چهار سفر انجام می‌دهد.

۱ سفر من الخلق الی الحق:

در این مرحله، سالک می‌کوشد از طبیعت عبور کند و عوالم ماورای طبیعی را نیز پشت سر بگذارد تا به ذات حق واصل شود و میان خود و حق حجابی نیابد.

۲ سفر بالحق فی الحق:

در این مرحله پس از آنکه سالک با نزدیکی به ذات حق او را شناخت، به کمک خود او به سیر در شئون و کمالات و اسما و صفات او می‌پردازد.

۳ سفر من الحق الی الخلق بالحق:

در این مرحله، سالک به سوی خلق و میان مردم بازمی‌گردد، اما این بازگشت به منزلهٔ جدا شدن و دور شدن از ذات حق نیست؛ بلکه او ذات حق را با همه چیز و در همه چیز می‌بیند.

۴ سفر فی الخلق بالحق:

در این سیر، سالک به اذن پروردگار به هدایت مردم و کمک به آنها برای رسیدن به حق می‌پردازد.

ملاصدرا نیز مباحث کتاب خویش را بر حسب همین مراحل چهارگانه تنظیم کرده و در آن سلوک عقلی را با سلوک عرفانی هماهنگ ساخته است:

الف) مباحث کلی دربارهٔ احوال موجود از آن حیث که موجود است. در واقع، این مباحث مقدمهٔ بحث توحید است و در حقیقت به سیر فکر ما از خلق به حق (امور عامه فلسفه) می‌پردازد.

ب) مباحث توحید و خداشناسی و صفات الهی (سیر بالحق فی الحق).

ج) مباحث افعال باری یعنی صدور موجودات از ذات الهی و جریان فیض هستی در مراتب عقول و فرشتگان و افلاک و نفوس (سیر من الحق الی الخلق بالحق).

د) مباحث نفس و معاد (سیر فی الخلق بالحق).

تکمیل



با توجه به تطبیقی که ملاصدرا بین سفرهای چهارگانه و مباحث فلسفی خود انجام داده، ضمن شرح تطبیق وی، توضیح دهید چگونه براساس مشرب فلسفی وی می‌توان به غایت کمال انسانی نایل آمد؟

- ۱ مشرب و روش میرداماد را بنویسید.
- ۲ روش تحقیق حکمت متعالیه را به اختصار بنویسید.
- ۳ نظر ملاصدرا و متکلمان را دربارهٔ عقل به اختصار شرح دهید.
- ۴ اسفار اربعهٔ عرفا و حکمت متعالیه را با هم مقایسه کنید.